

رضایت اولیای دم و قبولی در دانشگاه معجزه خداوند بود

مهندس عمران که در کنکور ارشد امسال شرکت کرده و با رتبه‌ای خوب در دانشگاه خواجه نصیر تهران پذیرفته شده را شاید بتوان متفاوت‌ترین داوطلب کنکور امسال دانست، مرد جوانی که 24 ساعت پس از برگزاری کنکور نامش برای اجرای حکم قصاص خوانده شد و در زندان رجایی شهر به سوئیت رفت.

وقتی گوشی تلفن همراه را برداشتم صدایی از آن سوی خط گفت: «این تماس از زندان رجایی شهر گرفته شده است.» لحظه‌ای بعد صدای مرد جوانی را شنیدم که خودش را معرفی کرد و گفت: من مهرداد... هستم همان زندانی محکوم به مرگ که در دانشگاه قبول شده است.

بلافاصله او را شناختم می‌دانستم چرا در زندان است حدود دو سال قبل به اتهام قتل همکار همسرش دستگیر شد و به زندان افتاد و خیلی زود حکم قصاصش به درخواست اولیای دم صادر شد. اما انگار خدا با او بود چرا که معجزه‌ای رخ داد و خانواده مقتول به دلشان افتاد تا او را به خاطر رضای خدا و آرامش روح پسرشان ببخشند. انگار همه چیز دست به دست هم داده بود تا این پسر شهرستانی روی خوش زندگی را ببیند چرا که چند روز بعد از این رضایت زندگی بخش خبر نتایج کنکور هم اعلام شد و او نام خودش را در فهرست پذیرفته شدگان یکی از دانشگاه‌های مطرح کشور دید. حالا دیگر از روزهای سیاه ناامیدی و انتظار برای مرگ خبری نیست و مرد جوان به امید آینده‌ای روشن به زندگی فکر می‌کند. «وقتی حکم قصاص صادر شد با خودم گفتم یا باید روزهایم را به بطالت با خوردن قرص و خوابیدن بگذرانم تا روز اجرای حکم برسد یا به خدا توکل کنم و امیدم را از دست ندهم. گفتم اگر قرار باشد قصاص شوم بهتر است در این فرصت زندگی کنم. البته همسر هم مشوق خوبی بود و مدام با من تماس می‌گرفت و مرا تشویق می‌کرد و به من امید می‌داد. هدفم این بود که تلاش کرده باشم و به نتیجه‌اش فکر نمی‌کردم، به مرگ فکر نمی‌کردم. در زندان دور تخته پرده کشیده بودم و تا ساعت 3 صبح درس می‌خواندم. روز جمع‌های که کنکور ارشد را دادم فردا صبحش به قرنطینه رفتم تا برای اجرای حکم قصاص آماده شوم. به من می‌گفتند تو فردا می‌خواهی بروی قرنطینه برای اجرا، آن وقت کنکور ارشد می‌دهی، اما من گوش نمی‌کردم و تلاشم برایم مهم‌تر از سرنوشت بود.»

روزهای قرنطینه را چطور گذراندید؟

سخت بود، اینکه بدانی قرار است حکمت اجرا شود قابل توصیف نیست. اما من قرآن و نماز می‌خواندم و همین مسأله سختی آن لحظات را برایم کم کرده بود.

چه شد که تصمیم گرفتی در آن شرایط درس بخوانی؟

من عاشق درس بودم. در دوران نوجوانی سر زمین کشاورزی کار می‌کردم و درس می‌خواندم. در جوانی و حتی زمانی که سرباز بودم به خاطر اینکه اوضاع مالی خانواده‌ام خوب نبود در کنار درس خواندن سر کار هم می‌رفتم و کمک خرج خانواده‌ام بودم. من در خانواده‌ای بزرگ شدم که 6 فرزند دارند و اوضاعی مالی شان اصلاً خوب نبود. من برای قبولی در کنکور لیسانس فقط 40 روز درس خواندم و در رشته عمران قبول شدم، اما همیشه دلم می‌خواست ادامه تحصیل بدهم و زمانی که به زندان افتادم و با آن وضعیت مواجه شدم تصمیم گرفتم که باز هم درس بخوانم.

چطور از شما امتحان گرفتند؟

مسئول امور فرهنگی زندان به سازمان سنجش اطلاع داد که داوطلبانی برای کنکور دارند. روز کنکور یک نماینده از سازمان سنجش به زندان آمد و همزمان با داوطلبان دیگر کنکور دادیم. در آن روز من بودم که رشته عمران سازه را می‌خواستم و دو نفر دیگر که دانشگاه پیام نور شرکت کردند.

در این سالها فکر می‌کردی خانواده مقتول رضایت بدهند؟

به خانواده اولیای دم حق می‌دادم که بخواهند مرا قصاص کنند. من همکار همسرم را به خاطر سوء تفاهم و ناخواسته به قتل رسانده بودم. اوایل ناامیدی بر من غلبه کرده بود تا اینکه خوابی دیدم. من به خاطر اتفاقاتی که افتاده بود دیگر نماز نمی‌خواندم و بعد از دیدن خواب دوباره نماز خواندم، این بار حتی روزه‌های 5 ماهه و 3 ماهه نیز گرفتم. خواب دیدم در دادگاه هستم و همه از من سؤال می‌پرسند. گیج بودم و نمی‌دانستم چکار کنم که شروع به خواندن آیت الکرسی کردم. از خواب که بیدار شدم در حال خواندن مابقی آیت الکرسی بودم. همان موقع قرآن را باز کردم و سوره‌ای آمد که مفهومی این بود که وقتی خدا پشیمان باشد به تو آسیب نمرسد. بعد از آن حال خوب شد و به زندگی برگشتم. البته خانواده‌ام بخصوص همسرم خیلی برای گرفتن رضایت تلاش کردند.

واکنش اولیای دم در رابطه با قبولی شما آن هم با رتبه 422 در کنکور چه بود؟

فکر نمی‌کنم آنها چیزی از قبولی من بدانند. البته آنها برای قصاص آمده بودند ولی در میانه راه طبق گفته پدر مقتول، انگار حسی به دلش الهام می‌شود و وسط راه برمی‌گردد و می‌گوید می‌خواهم مهلت دهم.

3 ماه مهلت داده و تنها شرطشان پرداخت ديه بود كه آن هم براي خودشان نميخواهند و ميخواهند صرف امور خيريه كنند. هنوز مهلت سه ماهه اوليای دم تمام نشده بود كه ديه فراهم شد و هفته گذشته اوليای دم برگه رضایت خود را امضا كردند.

شما تقريباً همزمان دو خبر خوب شنيديد نجات از كابوس مرگ و قبولی در دانشگاه. چه حسی داشتيد؟

صدای خنده مهرداد در گوشی تلفن ميپيچد و ميگويد معجزه بود. معجزه. به خاطر مادر و پدرم كه اين همه زجر كشيدند، به خاطر همسرم و به خاطر اينكه آنها آرام گرفتند خیلی خوشحال شدم. نميدانم من اسمش را ميگذارم خوشحالی، شايد اسم ديگري داشته باشد. بعد هم خبر دوم دانشگاه كه واقعاً حالم را خوب كرد.

کسی که سابقه کیفری دارد میتواند دانشگاه برود؟

زمانی كه براي دانشگاه ثبتنام ميكنيم هيچ مدرکی در رابطه با سوء پيشينه گرفته نميشود. از سويي اين امکان را فراهم كردند تا با درس خواندن شرايط فکری و روحی زندانيان تغيير کند پس مانعی نبايد وجود داشته باشد. قرار است بزودی از جنبه عمومي جرم محاکمه شوم. منتظر حکمی هستم كه قضات براي ما صادر ميکنند، اميدوارم خدا اينجا هم به کمکم بيايد، من سعی کردم در مدت حبس توبه کنم، اميدوارم شرايط مجازاتم به گونه ای باشد كه بتوانم به دانشگاه بروم. زمانی كه به خاطر قتل به زندان رفتم فکر کردم آخر خطم اما با معجزاتی كه در زندگام رخ داد متوجه شدم كه خداوند همیشه هست و کمک ميکند.

و حرف آخر؟

انسان بايد در هر لحظه ای اميد داشته باشد و تلاش کند حتی اگر در يك قدمی مرگ باشد. در زندان كه بودم با خودم نذر کردم كه بعد از آزادی با همسرم مستقيم به پابوس امام رضا (ع) بروم.

دکتر کبری درویش پيشه
مرکز مشاوره

حال خوب

ازدواج ، طلاق ، خانواده ، تحصيلی
قزوین ، خيابان شهيدبايی،مقابل دادگستری قزوین

۰۹۱۰۲۹۰۴۷۵۸
۰۲۸۳۳۶۷۲۷۵۰

باتعيين وقت قبلی

گفتوگو با همسر مرد زندانی

همسر مهرداد، در تمام این روزهای سخت همراه او بوده و او را تشویق کرده تا دست به کاری بزند که انگشتشمار است، زن جوان در این باره می‌گوید: وقتی این حادثه رخ داد و شوهرم به زندان افتاد شرایط خیلی بدی داشت اما در نهایت موفق شد به بخش فرهنگیان برود. وقتی از ماجرای ادامه تحصیلش گفت خیلی خوشحالم شدم و هر بار که به دیدنش می‌رفتم لیستی از کتاب‌هایی را که سفارش داده بود برایش می‌بردم. 70 کتاب برای او بردم تا اینکه به خواسته‌اش رسید. او ادامه می‌دهد: جمعه کنکور داد و شنبه با من تماس گرفت و گفت می‌خواهد برود برای معرق کاری اما چند ساعت بعد دوست مهرداد زنگ زد و گفت او را به قرنطینه برده‌اند. دنیا روی سرم خراب شد، از همان لحظه تلاش را برای گرفتن رضایت شروع کردیم اما هر جا می‌رفتیم می‌گفتند اولیای دم باید رضایت دهند از دست ما کاری بر نمی‌آید. به سراغ خانواده مقتول رفتیم اما آنها قصاص می‌خواستند تا اینکه نمی‌دانم چه شد که تصمیم پدر و مادر مقتول عوض شد و ما را شرمند کردند. البته یکی از اقوامشان هم ظاهراً خواب مقتول را دیده بود که به آنها گفته بود به پدر و مادرم بگویید مهرداد را ببخشند. شرط اولیای دم دیه بود اما ما توانایی پرداخت را نداشتیم. تمام این پول را خیرین کمک کردند و حتی کسبه و اهالی محل زندگی پدر مهرداد هر کدام مبلغی را پرداخت کرده بودند تا بالاخره دیه درخواستی اولیای دم جور شد و آنها رضایت دادند. الان خیلی خوشحالم چون هم خبر رضایت خانواده مقتول را من به مهرداد دادم، هم خبر قبولی دانشگاهش را و به همه مردم می‌گویم که از لطف خداوند ناامید نشوند چرا که همان طور که در زندگی ما معجزه‌اش را نشان داد در زندگی همه مردم این اتفاق می‌تواند رخ دهد.

*مرجان هما یونی/ایران